

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در آن سالی که مشرف شدیم مکه و بعد هم کربلا هنوز هفده سالم تمام نشده بود دیگر تا الان عاشورا در آن جا نبودم خیلی فضای عجیبی است در آن جا انسان به عینه مشاهده می کند که یا باید این طرفی باشد یا آن طرفی! بین بین ندارد. یعنی عجیب فضایی است که آدم دیگر نمی تواند خودش را گول بزند نمی تواند برای خودش محمل بچیند و می گویند یا این طرف باش یا آن طرف خط حالا خودت حسابت را برس و ببین که چه خبر است یک قضیه ای که خیلی آن جا فکر ما را گرفته بود داستان حضرت علی اصغر علیه السلام بود خیلی برای من این قضیه عجیب بود که آخر چه داستانی است مسئله عادی نمی تواند باشد.

حضرت ابالفضل جای خودش را دارد امام حسین علیه السلام جای خودش را دارد همه اینها جای خودش را دارند بزرگ بودند جنگ کردند شهید شدند رفتند آن جا یک تابلوی بسیار بزرگی کنار همان درب ورودی حرم سیدالشهدا گذاشته بودند و خیلی هم عجیب بود بله آن حضرت و تیر و آمده بود و اینها من همین طور در فکرم بود با خودم فکر می کردم که این مسئله حضرت علی اصغر عبدالله رضیع این چه داستانی هست؟! عاشورا سر سوزنش روی حساب بوده حساب به قدمش روی حساب بوده!

همان طور که قبلا گفتم با بقیه جنگهای ائمه علیه السلام و حتی رسول الله فرق می کند در آن جاها قاطی بوده در جنگ صفین قاطی بوده در جنگهای دیگر قاطی بوده آنهایی که با پیغمبر در جنگهایش شرکت می کردند قاطی داشتند اگر قاطی نداشتند که در احد شکست نمی خوردند! پیغمبر می گوید شما پنجاه نفر آن بالا بمانید تا چشمشان به هزیمت آن لشگر کفر و آن غنائم می افتد چهل نفر می آیند پایین و یازده نفر می مانند و خالد بن ولید با پانصد نفر یا به قولی پنجاه نفر می آید و آن یازده نفر را شهید می کند علی کل حال می آیند دور می زنند و آنها را از بین می برند و آن جریان عجیب خود پیغمبر پیش می آید و خلاصه آن قضایا همه اش به خاطر چه بود؟ به خاطر ناخالصی بود اگر آنها سرجایشان می ایستادند و به این غنائم توجه نمی کردند غنائم یعنی دنیا دیگر! کلام پیغمبر را کنار می زنند! آن دو مثقال طلا و نقره دنیا را ترجیح می دهند پس ناخالصی بوده، در جنگ احد هم ناخالصی بوده در جنگ بدر هم ناخالصی بوده در همه جنگها ناخالصی بوده در آن جنگی که رفت و چشمش به

آن خر سفید افتاد برم بزنم صاحبش را بیاندازم خر را بردارم رفت اتفاقاً کسی که روی خر بود طرف را زمین انداخت گفت حالا که تو قرار است برای خر من بیایی زبان حال است دیگر! زبان حال این جوری هم داریم شما فقط زبان حال چیزها را نقل نکنید اینها زبان حال کفار که برای خود من نیامدی برای خر من آمدی پس بخور و انداختش، پیغمبر هم که اعلامیه‌اش را صادر کردند که این شهید راه خر شد! این شهید نبود بابا اینها همین ناخالصی‌هایی است که در رکاب رسول خدا هم بوده در رکاب رسول خدا هم این قاطیها وجود داشت مسئله این طور نیست که حالا چون با پیغمبر نه با پیغمبر هستی باید بینی کجایی با پیغمبر بودن ملاک نیست، کجای قضیه قرار داری؟! پشت سر پیغمبر نماز خواندن ملاک نیست کجای مسئله واقع شدی؟! رباط هم بگذاری پشت سر پیغمبر با این افراد چه فرقی دارد؟! به صرف نماز خواندن و رکوع و سجود در آن مکان نیست یک دیوانه هم باشد پشت سر پیغمبر نگاه می‌کند هر چی پیغمبر رکوع کرد این هم رکوع می‌کند سجود کرد این هم سجود می‌کند دیوانه که عقل ندارد بودن مهم است که در این مسائل و جریانات انسان بداند کجای قضیه است.

در جنگ صفین ناخالصی نبود؟ اگر ناخالصی نبود کار به آن جا کشیده نمی‌شد کار به حکمیت کشیده نمی‌شد و حکمیت در واقع شکست امیرالمومنین بود حالا به حسب ظاهر و بعد هم غلبه خدعه و نیرنگ و فریب اهل دنیا و بالمآل هم شهادت امیرالمومنین این بود.

ولی در جریان عاشورا یک سر سوزن ناخالصی وجود نداشت اصلاً قضیه امام حسین علیه السلام خیلی عجیب است لذا در جریان عاشورا داریم لم یسبقهم سابق و لایلحقهم لاحق به خاطر این است قضیه که یک سر سوزن ناخالصی نبود یعنی اینهایی که در روز عاشورا با امام حسین علیه السلام بودند با تغییر و تحولات شرائط هر قسمی که می‌شد همان بودند امام حسین پیروز می‌شد بودند امام حسین علیه السلام پیروز نمی‌شد بودند امام حسین علیه السلام کیفیتش به هر نحوی که بود بودند! زخمها را خوردند دوباره زنده می‌شدند همین بودند سه باره این درد و آلم را می‌کشیدند همین بودند همه‌اش همین بودند تفاوتی نداشت. ادراکشان نسبت به موقعیت امام حسین علیه السلام عارفاً بحقّه بود البته خود اینها در مقام معرفت خوب تفاوت داشتند ولی در آن مرتبه از معرفتی که بتواند دنیا را کنار بگذارد در این حد که جان را کنار بگذارد زن و فرزند را کنار بگذارد و تعلقات را کنار بگذارد در این مرتبه از معرفت! تغییر و تحولات بر آنها تأثیری نداشت هیچ ابدا دنیا با تمام ظواهرش با تمام مسائلش، ما حالا به مراتب معرفت بالا کار نداریم خوب البته بین حبیب بن مظاهر و حرّبن یزید فرق می‌کند در این شکی نیست. بین افرادی که در آن جا بودند حضرت ابالفضل تفاوت است و علی اکبر

تفاوت است اینها مسائلی است مخصوص به خود حضرت علی اکبری که تالی تلو است و امام در عبارتش و در زیارتش وجود دارد تالی تلو امام خوب تفاوت دارد یعنی مسئله چیزی نیست ولی صحبت در مقام تسلیم که این مقام تسلیم تا کجا حد می خورد حد نداشته این مقام تسلیم مقامی که به امامش بگوید هر کاری می خواهی بکن این را می گویند مقام تسلیم! هر کاری به اراده ات تعلق گرفته، یک دفعه من را بکشی بکش، دو دفعه ده دفعه آتش بزن، زنم را بگیر بچه ام را بگیر بده ببر! در این مرتبه مانند اصحاب روز عاشورا نیامده است و نخواهد آمد این آن چیزی است که در کلام معصوم آمده است. ما با مرحوم آقا رضوان الله علیه نماز جماعت بودیم یک شخصی قبل از خطبه های نماز جمعه مشهد صحبت می کرد اتفاقاً قبل از ایام عاشورا هم بود می گفت ای حسین اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزارها حبیب بن مظاهر دادیم و اگر تو یک علی اکبر دادی ما هزارها علی اکبر دادیم! همان جا شنیدم که مرحوم آقا فرمودند ... خدا دهنش را از خاک پر کند بلند هم گفتند دو سه نفر کنار من بودند شنیدند. تو اگر یک علی اکبر دادی ما هزارها علی اکبر دادیم! حضرت علی اکبر این بود حبیب بن مظاهر این بود حالا اینها حبیب بن مظاهر بودند! فقط شما به حبیب مظاهر به موی سفید و ریش سفیدش نگاه کردی. ما نگاه نکردیم این حبیب بن مظاهر که بود و چه می کرد و چه می گفت و چه عوالمی را طی کرده بود؟ و کاری می توانست بکند که بر تمام عالم وجود تصرف کند و کرامتش عین اعجاز انبیاء بلکه بالاتر هم بود حتی همین حبیب بن مظاهر! آیا پیرمردهای ما هم این بودند بالاخره اینها هر کدامشان اجر دارند ما که انکار اجر نمی کنیم برای افرادی که رفتند جانفشانی کردند و گذشتند منتهی خب شکی نیست همه مأجورند ولی هر چیزی حساب دارد همان طوری که در خود شما به هیچ وجه من الوجوه نخواهید خواست و نخواهید گذاشت که کسی به حریم شما خود را نزدیک کند در حالی که شما مثل بقیه هستید. چطور یک همچنین مسئله ای را نسبت به بزرگانی مثل حبیب بن مظاهر یا علی اکبر که اصلاً در تصور نمی گنجد مقام حضرت علی اکبر، می آید و به بقیه نسبت می دهید و تشبیه می کنید و تمثیل می زنید و مقایسه می کنید؟! اینها همه ناشی از کج فهمی های ما است که نمی توانیم به خاطر جهل مان مرز نگه داریم، حدود را نمی توانیم نگه داریم و می آییم و نتیجه هم به آن جا می رسد که دیگران را به مقام عصمت تشبیه می کنیم! دیگران و افراد عادی را

اما این جریان حضرت علی اصغر علیه السلام خیلی برای من جای تأمل بود اصلاً شما یک حضرت ابالفضل علیه السلام نگاه کنید شنیدم بعضیها گفته بودند که از زمان رسول خدا تا الان غیر از خود معصومین غیر از شخص معصومین کسی مثل فلان کس نیامده! خوب شما که یک همچنین مطلبی

را می‌گویید آقای کذایی شما آیا اصلاً از مقام حضرت ابالفضل علیه السلام اطلاع دارید واقف هستید؟! یا آن حاج میرزا حسین نوری که در کتابش راجع به سلمان او را بر حضرت ابالفضل ترجیح می‌دهد! آخر توی حاج میرزا حسین نوری برو دنبال رجالت تو را چه به این مقامات و معرفتها و به این مسائل که از او اطلاع نداری آخر دنبال زراه و سکونی گشتن که چند تا بچه دارد که چند تا عمه و خاله دارد برای انسان معرفت به امامت نمی‌آورد! برای معرفت انسان که چیز دیگری می‌خواهد خوب حالا سکونی ثقه بود یا نبود خیلی خب حالا فهمیدیم که یا هست یا نیست زراه کی بود ابان چه کسی بود در چه مرتبه‌ای از وثاقت قرار داشتند در مرتبه اولی یا ...

این که برای انسان معرفت به مقام عصمت نمی‌آورد! این مسائل به جای خودش محفوظ است تو چه می‌فهمی از مقام حضرت ابالفضل علیه السلام که پیامبران باید خاک عتبه او را توتیای چشمشان کنند چه می‌فهمی تو؟! آن وقت در می‌آیی سلمان را مقایسه می‌کنی با کسی که امام سجاد علیه السلام راجع به او می‌فرماید که تمام شهدای اولین و آخرین به حال او غبطه می‌خورند خوب این کلام امامی است که **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ** حرفهای من و شما آمیخته با افراط و تفریط است تفاوت می‌کند امام معصوم دارد می‌گوید تمام گذشتگان و آیندگان دارند به این غبطه می‌خورند چه مقامی بود این؟! چه تجلیات ذاتی بر حضرت ابالفضل علیه السلام شده که آن تجلیات در ماقبل او نشده و نخواهد شد چه بود؟! تو چه می‌فهمی این را مرحوم قاضی می‌فهمد که می‌فرماید که حضرت ابالفضل علیه السلام کعبه اولیا است! این را آقای حداد رضوان الله علیه می‌فهمد که هر چه عرفا به دست آوردند از این خاک عتبه بوسی ابالفضل است اینها می‌فهمند مسئله را، که چه خبر است و از کجاست و آلا ما می‌آییم و فقط یک گنبد طلایی و یک ایوانی و یک صحن و صحرایی تماشا می‌کنیم و افرادی که می‌آیند آن جا زیارت می‌کنند، خوب تمام شد و رفت. آنهایی هم که این کتابها را نوشتند همین‌ها را می‌دیدند همین گنبد طلا را می‌دیدند! یک وقت هم طلا نبود زمان شاه عباس طلا شد قبلش طلا نبود و خاک بود متوکل آمد شخم زد خراب کرد الان حرم حضرت عسگرین که مشرف شدیم ضریح ندارد تخته کشیدند دور آن محدوده و پرده گذاشتند و آن جا را منفجر و خراب کردند و از بین رفت و آدم می‌رود آن جا خیلی این قضیه، قضیه عجیبی است خیلی واقعاً، که چطور ما هنوز گرفتار تخیلات هستیم گرفتار اعتبارات هستیم این که پیغمبر، ائمه، می‌فرمایند کسی که زیارت

۲۱- سوره الطارق ۸۶ آیات ۱۳ و ۱۴

کند ما را عارفاً بحقنا این هر چه هست در همین یک جمله است. برای همین است که شما گنبد را زیارت نکن آقا جان چشمتان به گنبد امام رضا علیه السلام می افتد می گویند السلام علیک یا علی بن موسی الرضا مگر امام رضا آن گنبد است خوب بله تا چشمتان به گنبد می افتد ظهور آن مرتبه ولایت است در ظاهر، ولی امام رضا علیه السلام در گنبد نیست امام رضا علیه السلام که آن در نیست امام رضا علیه السلام که آن ضریح نیست امام رضا علیه السلام که آن بدن نیست اصلاً بدنی نیست رفتن زیارت امام رضا علیه السلام خوب بخاطر این است که آن بدنی که بواسطه تقدسی که با آن روح پیدا کرده آدم می رود و از آن تجلیات بیشتر بهره مند می شود ولی امام رضا علیه السلام که بدن نیست امام رضا علیه السلام همه جا است امام رضا علیه السلام ملک و ملکوت عالم را گرفته این قضیه است این عارفاً بحقنا این خیلی مسئله است چه کسی واقعا عارف به حق است.

این قضیه حضرت علی اصغر علیه السلام اصلاً خیلی فکر من مدتها مشغول کرده بود که این مطلب چیست بعد این طور احساس کردم که این مسئله حضرت علی اصغر علیه السلام در قضیه کربلا مایز بین حق و باطل است! و اصلاً این باید در قضیه کربلا انجام بشود. چون شما در این مسئله کربلا هر چه بخواهید ببینید باز برای منکر جای شبهه هست وقتی بگویند چرا امام حسین علیه السلام را بیگناه کشتند در جواب می گویند خوب می خواست قیام نکند.

عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در یک جلسه ای گفته بود: سزای هر کسی که با حکومت دربیافتد همین است بعد از انقلاب اعدامش کردند عبدالله ریاضی همین طور با این عبارت گفته بود حتی امام هم نگفته بود گفته بود حسین! خوب حسین با خلیفه با حاکم زمان با سلطان با شاه در افتاد سزایش هم همین است! می خواست نکند! الان هم خیلی ها هستند می گویند خوب می خواست امام حسین علیه السلام نرود وقتی دید نمی تواند وقتی یزید هست خوب نرود توجیه می کند مگر الان خیلی ها نیستند که قضیه صلح امام حسن علیه السلام را زیر سوال می برند برای چی امام حسن علیه السلام!؟ اصلاً برای چه صلح کرد؟! و باید می جنگید. از این طرف هم بعضیها هستند که می گویند خوب شما که می دانید نمی توانید با حکومت خلیفه یزید مقابله بکنید نمی رفتید، بیعت می کردید تقیه می کردید چه می کردید!

حضرت ابوالفضل علیه السلام چرا شهید شد؟! خوب آن هم بخاطر این که آمد در مقابل لشکر ایستاد و آنها زدند و بالاخره یکی پیش می برد و گاهی اوقات تیر می آید. هر قضیه ای در کربلا نگاه کنید برای کسانی که اهل شبهه و اهل وسوسه باشند، اهل مرض و غرض باشند و توجهشان توجه دنیا باشد

طرز تفکر، ملاکات مادی و ظاهری باشد، همه قابل توجیه است. چرا تشنه نگه داشتند؟ خوب بخاطر این که به ستوه دریاورند چرا جای دیگر نمی کنند؟ دشمن وقتی که نگاه بکند ببیند دشمن مقابل خودش از یک امکاناتی برخوردار است می خواهد آن امکانات را محدود کند خوب یکی از آنها آب بوده آنها اگر می گفتند که ما تسلیم هستیم، آنها همان موقع شریعه را باز می کردند! حتی صحبت راجع به حضرت قاسم برای چه سوار اسب شد و رفت توقع داشتید حالا که سیزده سالش هست یک شمشیر بزند و نگاه کنیم خوب ما هم می زنیم حتی آن فرض بکنید که فرزند امام حسن علیه السلام که ده سالش، هفت سالش یا چهار سالش بود در همان موقع شهادت امام حسین علیه السلام آمد که حمایت کند همین که دستش را بالا کرد... خوب او که نمی خواهد بزند می خواهد امام حسین علیه السلام را بزند این دستش را گرفت دستش قطع شد. ولی جریان حضرت علی اصغر علیه السلام اصلاً قابل انکار نیست اصلاً انکار باید این جریان انجام بشود این قضیه باید انجام بشود تا هیچ کس نتواند حقانیت امام حسین علیه السلام را انکار کند در جریان حضرت علی اصغر علیه السلام این شمشیر مایز بین حق و باطل آمد و دو صف را جدا کرد دیگر نه از روی خطا بود نه یک شهاب سنگی از آسمان آمده بود نه از زمین. مسئله ای که بوجود آمده است یک مسئله ای بوده از روی اختیار از روی عمد از روی بینش از روی بصیرت و با این وضعیت، این مسئله انجام شد هیچ کس در این قضیه نمی تواند شک کند خوب امام حسین علیه السلام چکار کند آمده می گوید به من آب ندهید بگذارید تا از تشنگی بمیرم! خوب شما با من جنگ دارید حضرت می گوید ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضیع شما با من جنگ دارید من هم که تسلیم شما نمی شوم می زنیم بالاخره یکی از ما یا من یا شما همدیگر را می کشیم فعلاً که این قضیه را به سر ما آوردید خوب این چه گناهی کرده ان لم ترحمونی ألا ترونه کیف یتلظى عطشی خودتان دارید می بینید یعنی قضیه حضرت را خوتان را دارید می بینید من نمی خواهم او را وسیله قرار بدهم برای این که شما به من آب بدهید ولی به او آب بدهید - مثلاً پول می آورند برای فقیر یکی دیگر می کشد بالا - نه آقا جان خودتان ببرید سیرابش کنید، بیاورید بدهید به مادرش، همه اینها را دیدند قضیه قضیه ای بود که حتی در خود در تاریخ در همین مقاتل آمده که در خود لشگر ابن سعد حرف و نقد پیش آمد که گفتند این قضیه چیست راست می گوید... ابن سعد در این جا احساس خطر کرد و رو کرد به حرمه و گفت که بزن تا این که فتنه خاموش شود!

چطور یک طرز تفکر خاص همیشه در تاریخ وجود دارد یک قسم همیشه در طول تاریخ تخیلات، تفکرات، نقشه ها هست ولی زمان فقط فرق می کند، زمان فقط تفاوت می کند ولی یک طرز

تفکر وجود دارد و آن هم از بین بردن حق است به هر وسیله‌ای! مسأله از بین بردن حق و رسیدن به مقصد به هر وسیله همیشه بوده است

این قضیه حضرت علی اصغر علیه السلام آمد این را به ما فهماند که برای رسیدن به مقصود، رسیدن به دنیا، رسیدن به تخت ابن زیاد، رسیدن به تخت یزید، رسیدن به گندم ری، جناب عمر سعد تو می خواهی به گندم ری برسی نه با کشتن امام حسین علیه السلام نه با کشتن حضرت ابالفضل علیه السلام نه با اسیری اینها، اینها که همه انجام دادی بلکه با کشته شدن یک طفل معصومی که حتی حیوانات وحوش اقرار به عصمت این می کنند بهائی اقرار به عصمت می کند! زرتشتی اقرار به عصمت می کند. یک بچه شش ماهه مگر گناهش چیست؟ تو حاضری به گندم ری برسی با کشته شدن طفل معصوم؟! این را چه گونه جواب می دهی؟! این قضیه چه می شود؟! این یکی را دیگر نمی تواند بگوید که می خواست نیاید، می خواست نیاید بجنگد، تو می توانی بروی طفل را سیراب کنی و یک قطره هم به بابایش ندهی آن وقت بگوئید آب ریختند در دهانش و خورد و الان هم مسئله‌ای ندارد با آب ببرید بدهید به مادرش و حضرت عبدالله رضیع هم شهید نمی شد و امام حسین هم که برنامه‌اش را ادامه می داد این جریان تیر زدن اصلا باید این جریان انجام بشود هم برای لشگر هم برای عمر سعد و هم برای امروز ما که ما بدانیم که رسیدن به مقصود به هر نحوی نیست! جان من رسیدن به مطلوب به هر کیفیتی نیست! هدف وسیله را توجیه نمی کند! نه آقا جان اگر هدف وسیله را توجیه می کرد پس کشتن عبدالله رضیع هم هیچ اشکالی ندارد هیچ اشکالی ندارد! اگر قرار باشد که هدف وسیله را توجیه کند هدف مُبَرَّر مقدمه باشد کشتن عبدالله رضیع هم اشکالی ندارد در حالی که همه دنیا با هر منطقی که دارند کشتن عبدالله رضیع را تقبیح می کنند می گویند این عمل غلط است این عمل باطلی است خوب وقتی این انجام شد حالا شما که در کنار عمر سعد ایستادید شما که دارید نگاه می کنید شما که دارید این قضیه را می بینید چه عکس العملی نشان می دهید؟ خوب این مشخص شد و در این جا دیگر نیازی به دلیل نداریم حالا یزید بر حق است یا امام حسین؟ دیگر نیاز نداریم کتاب بیاوریم، روایت بیاوریم تاریخ بیاوریم منطق بیاوریم و از جدل استفاده کنیم، هیچ نیاز نیست.

یک قضیه و حادثه‌ای که خودش بنفسه و بوجوده دلیل است لا باثباته و قیاساته و خود همین مسئله دلیل است خود همین وجود دلیل است شمای لشگر عمر سعد نشستی همین طور بیربیر نگاه کردی گفתי خیلی خوب تیری از کمان به در آمد و بگذریم! چی چی بگذریم چی چی تیری از کمان در آمد و بگذریم! آقا یک تیری از کمان در آمده ول کنید آبی در جوب رفته و دیگر نمی شود برگرداند!

نه آقا باید بروی دنبال آب بینی آب کجا رفت.

عین همان استدلال را در جای دیگر می‌بینیم آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده و بعد هم گفته می‌شود دیگر مسئله را پیگیری نکنید به صلاح نیست! حالا تیری از کمان درآمده و همین استدلال لشکر عمر سعد وقتی گفتند اچی شد زدند نگاه کن نگاه کن دارد روی دست پدرش دست و پا می‌زند جان می‌دهد آقا شد دیگر ول کن، بیا به اصل مسئله بپردازیم ادامه بدهیم قضیه را، دیگر حالا بنخواهی به او فکر کنی مشکل ساز می‌شود حالا تمام شد. تمام نشد بدبخت بیچاره! بابایت را می‌دهند دستت، چی چی تمام شد، حالا صبر کن. این قضیه قضیه عجیبی بود این طور من تصور کردم اصلاً داستان حضرت علی اصغر باید در قضیه عاشورا انجام بشود باید این انجام بشود. البته از مسائل عادی یعنی عادی و دو تا چهار تا و ابتدایی ترین و به اصطلاح درجه اول از این حادثه که برای همه قابل ملموس است برای همه قابل مشهود که این واقعه شمشیری بود که دیگر آمد و هیچ جای شکی را نگذاشت! خوب رفتن حضرت علی اکبر هم بود حضرت علی اکبر کشته شدنش خوب کشتن عادی بود فردی بود که آمد و صد و بیست نفر را از بین برد حتی ضجّ الناس من کثره من قتل منه آن حضرت هم افراد عادی را نمی‌زد فقط فرمانده ها و سرکرده‌ها را بر میداشت نشان می‌کرد و حساب آنها را می‌رسید حتی ضجّ الناس من کثره من قتل منه راجع به حضرت علی اکبر در روز عاشورا که حضرت ابالفضل و حضرت علی اکبر با هم فرار گذاشتند که یک نفر را باقی نگذارند از همان افرادی بودند و می‌توانستند، چه کم داشتند از پدرشان از جدشان و ولی خوب بالاخره مشیت خدا چیز دیگری است مسئله قرار است به نحو دیگری باشد آن وقت جریان حضرت علی اکبر و حضرت ابالفضل علیهما السلام در همه اینها انجام شد و اتمام حجتها و صحبتها شد همه اینها انجام شد و رسید قضیه به جایی که امام حسین عملاً یک دلیل بیاورد استدلال کردند به اینکه آیا من حرامی را حلال کردم، در گوششان نرفت استدلال کردند به این که من از دین پدرم برگشتم نرفت استدلال به اینکه مگر خودتان نامه نوشتید در گوششان نرفت هر چه روز عاشورا حضرت گفت در گوششان نرفت هر صحبتی که کرد استدلال در گوششان نرفت فقط یک راه باقی مانده بود که عملاً دیگر اینها نتوانند حرف بزنند و این قضیه عبدالله رضیع بود یعنی با قضیه عبدالله رضیع دیگر مقام، قابل استدلال نبود دیگر مقام صحبت نبود چرا؟ چون اینها می‌گفتند که خوب یزید آمده و این حرفها را بگذارید کنار وقت این حرفها گذشته دیگر حسین بیا بیعت کن. حتی رسید به آنجایی که بغضاً لاییک هم گفتند اما وقتی حضرت دید صحبت فایده ندارد گفت عملاً به اینها یک دلیلی نشان بدهیم که خود نفس وجود و حضوره أدلّ دلیل علی اثباتنا و عقلا نیتنا

و بطلان المقابل و کفر المقابل و المخالف و ظلم المقابل و به قول امروزها این برگ برنده در دست من است این برگ برنده را نشان بدهند این ولی ما دیدیم عجب اینها از این برگ برنده هم عبور کردند از همین أدلّ دلیل! با این عملشان اینجا مشخص شد که نه دیگر، اینجا دیگر جای شوخی نیست! ظلم یک طرف حق یک طرف کفر، یک طرف ایمان یک طرف صدق، یک طرف حقه بازی یک طرف صفا، یک طرف ظلمت و نفاق یک طرف نور، لذا می‌توانیم بگوییم اصلا واقعه عاشورا قائم به عبدالله رضیع است! قضیه عاشورا به این مسئله قیومیت دارد و خلاصه اساس استمرار قضیه عاشورا مسئله عبدالله رضیع است! سرّ این که قضیه عاشورا باقی مانده و از بین نمی‌رود و همیشه زنده است در حالتی که همه از بین می‌رود هر کی می‌خواهد باشد از بین می‌رود و اینها در قضیه عاشورا خیلی عجیب است و هر کسی که با مسئله عاشورا بخواند بازی کند خلاصه فقط با خدا طرف است کسی که بخواند از قضیه عاشورا به نفع خودش بهره بگیرد با دم شیر دارد بازی می‌کند! باید حواسش باشد که یک وقتی آن غیرت الهی به جوشش می‌افتد! با امام نباید بازی کرد از قضایای عاشورا نباید انسان به عنوان نردبان برای مقاصد دنیوی استفاده کنی این خطر، خطری است جدی و اصلا باید مواظب باشد و نباید با ابزار قرار دادن عاشورا حرف بزند در قضیه عاشورا نباید دخالت کند.

و این مسئله ای بود که مرحوم آقا از اول نسبت به آن حساس بودند و تعبیرهایی که آورده می‌شد در این قضیه کلمات و مقایسه‌هایی که می‌شد اینها همه مسائلی است که اینها اثر تکوینی دارد! اگر ما عرضه نداریم نباید از امام حسین علیه السلام مایه بگذاریم آن مقداری که عرضه داریم باید خود را نشان بدهیم و بنمایانیم و زائد بر آن خرج کردن از جای دیگر بدون اسم صاحب آن...، انسان بیاید مال یک کسی را بردارد و خرجش کند مگر بدون اجازه می‌شود انسان بیاید خرج بکند خلاصه خوب دارد دیگر چوبی که کیان ما را بر باد می‌دهد! نباید از امام حسین خرج کرد مقام و حریم عصمت جدا است و اینها باید همه ملاحظه بشود.

اصلا خیلی چیز عجیبی بود دسته جات می‌آمدند و می‌رفتند از شب ما نخوابیدیم شب تا صبح این دسته جات قمه‌زنی می‌آمدند و با طبل و فلان و شعارها و خودشان را برای صبح آماده می‌کردند ایرانیها آمدند نمی‌دانم این ایرانیهایی که آن جا بودند اکثر آنها قمه زدند سر و کله و پا همه خونی خلاصه آنجا قمه‌زنی و این حرفها. اصلا حال و هوای عجیبی که نمی‌توانست نکند چنان فضا ... وقتی برمی‌گشتم تقریبا چهار روز از روز عاشورا گذشته بود در همان مطار نجف نشسته بودیم مقابل من یک مسافر ترک بود سرش را برمی‌دارد دیدم هی خون می‌آید گفتم چهار روز است دارد از

کلهات خون می آید گفت آره گفتم تو چطوری زدی که بعد از چهار روز هنوز این طور است؟! گفت حاج آقا، امام حسین علیه السلام است دیگر، گفت امام حسین است! آن موقع اینها می آمدند و می زدند و بعد راحت می شدند بعد از این یک احساس شعف و راحتی که هان حالا دلمان خنک شد حالا مثل این که عقده‌ای در دل و ضمیرشان گیر کرده بود و دیگر باز می شد و خیلی حالت بشاشت برایشان پیدا بود و مشخص بود از چهره‌شان که حال و هوای دیگری دارد بعضی ها خیلی بدجور زده بودند چنان که تمام سر و صورت را پر از خون کرده بود بعضیها دو تایی بود با دست راست و چپ، در نجف هم همین طور بود هر چند در کربلا بودیم ولی می دیدیم که قبل از عاشورا دسته جات می آمدند می رفتند در نجف زنجیرزنی و اینها نیست فقط دسته جات قمه زنی می آیند و فقط خودشان را نشان می دهند در شب‌ها حرکت می کنند خودشان را نشان می دهند و چیز می کنند بله خیلی بساط عجیبی بود خیلی عجیب. بله این قدر شلوغ بود که ما اصلا نتوانستیم مشرف شویم همین طور در بین جمعیت واقع شدیم، یکی دو ساعت همین طور ایستاده بودیم و حرکت نمی توانستیم بکنیم خیلی وقت بود که خودم خیلی دلم می خواست عاشورا آن جا باشم. اربعین هم نرفته بودیم تا اینکه سه یا چهار سال پیش مشرف شدیم منتهی اربعین شلوغتر از عاشورا می شود برای عاشورا پیاده نمی آیند افراد کمی را ما دیدیم پیاده بیایند ولی در اربعین اصلا کل مردم پیاده می آیند به زیارت اربعین خیلی اهتمام بیشتری دارند همه پیاده می آیند یک هفته تا ده روز گاهی شنیده شده افراد پیاده هستند. منتهی این شلوغی تا ظهر عاشورا بود و از ظهر به بعد دیگر مردم برگشتند و فردایش دیگر خلوت شده بود.

خلاصه با امام حسین علیه السلام نمی شود بازی کرد حالا هر کس به هر نحوی. چون کسانی که این واقعه را دست کم بگیرند و یا مسخره و استهزاء کنند و یا کسانی که از این واقعه بخواهند به نفع خودشان بخواهند استفاده کنند هر دو خلاصه نمی دانند دارند چه می کنند.

یک دسته آن جا می آید تقریباً دو ساعت و نیم سه ساعت طول می کشد از بیرون کربلا هست تا به کربلا می رسد حدود ظهر می رسد خیلی زیاد جمعیت هستند خیلی، من خودم شنیدم از مرحوم آقای حداد که ایشان فرموده بودند که امام حسین علیه السلام به خصوص به این دسته نظر خاصی دارد رفقای ما رفتند دیدند و با آنها حرکت کردند و عزاداری هم کردند سه ساعت طول می کشد تا بیایند و برسند و اینها هم در حال دویدن هستند! چند فرسخی کربلا است طویریج نام دارد این هم صحبت یکی از دوستان همراهمان بود. عجیب اگر آدم در آن فضا باشد معیت دارد یک چیز واقعی است، یکی از رفقا آن جا بود رفته بود محراب نافله امیرالمومنین در مسجد کوفه، قضیه جالب و خوش مزه ای

تعریف کرد می گفت ایستاده بودم با آن حالت انکسار و رأفت و عطوفت که چطور مثلاً امیرالمومنین این جا نماز می خواند و این افراد آمدند زدند آخر چطور می شود؟! خیلی حالت انکسار پیدا کردم تا یک همچنین حالتی پیدا شد پایم لغزید و خوردم زمین و دستم خورد کنار و شروع کرد به خون آمدن و آن جا به من الهام شد یعنی هم او می گفت الهام شد که این مال این است مال همین جهت است من به او گفتم در جنگ احد هم دندان پیغمبر شکست، در یمن هم او یس دندانش شکست، سنگی آمد و خورده بود حالا خیلی حسابها دقیق است خیلی عجیب! سر سوزنی تخلف ندارد.

تلمیذ:

استاد: بله بله

تلمیذ:

استاد: عرفا بودند

مشخص هم هست البته این قضیه شامل خود ایشان و خلف ایشان نمی شود. مرحوم آقا در کتبخان دارند که مثلاً آقای قاضی در روز عاشورا می آمد ولی خودشان قمه نمی زدند ولی همراه با این دسته ها می رفتند و شرکت می کردند و می رفتند و جوری خودشان را در معرض قرار می دادند که اگر یک وقتی آن کس قمه زد چاقوی او به سر ایشان هم بخورد. ایشان در آن سالهای آخر حالشان این طوری بوده ولی خودشان نه، این مال همان شدت است دیگر، جمعیت بین کثرت و وحدت قبلاً خوب نبودند قبلاً در حال و هوای دیگری بودند. آدم نگاه می کند به اینها که اختلاف در فهم، اختلاف جوهری است نه فقط به کمی و زیادی اصلاً بحث بحث فهم کم و فهم زیاد و اطلاعات کم و اطلاعات زیاد نیست اصلاً جوهره فهم تفاوت می کند ما در یک وادی هستیم همین ظاهر را ببینیم فلان ببینیم گنبد و بارگاه را ببینند اصلاً آنها در یک قضیه وحدت و معیت و اتحاد عینی در آن مرتبه هستند. تفاوت جوهری، اصلاً تفاوت ماهوی است

تلمیذ:

استاد: این به اختلاف جوهری برمی گردد

تلمیذ: نظیرش را دارند مرحوم آقا که امام سجاد در مورد کعبه

استاد: آن مختلف نقل شده بله در زمان امام موسی بن جعفر بوده امام سجاد هم بله یک

مقداری چون دو سه مرتبه توسعه پیدا کرده

حالا باز آن قضیه اش فرق می کند آن قضیه امام استدلال شرعی کردند استدلال شرعی این

است که آن کعبه زودتر آمده یا این ... ما این بحث را نمی‌کنیم اصلاً می‌گوییم این زودتر آمده، ولی این زودتر بوده لذا اشکالی که آن شخص کرد به مرحوم آقا این بود که اینها زودتر از امام رضا بودند این جا باغ بوده فلان بوده بعد بدن حضرت را آوردند این جا دفن کردند یعنی قبل از این که بیاورند اینجا عمران بوده.

تلمیذ: راجع به اینکه آقای نوری مقتل خواندند که آن شخص وارد مقتل می‌شود می‌بیند شمر دارد بیرون می‌آید می‌گوید سیرابش کردم ولی یک صدای ضعیفی را شنیدم که ناله حضرت زهرا سلام الله علیها بوده این را ما نداریم و حالیکه نقل شده و یکی هم راجع به مهلاً مهلاً یابن الزهرا ... استاد: البته در روایات ما نداریم یک همچنین چیزی. این کلام، کلام بزرگان و اهل معرفت است و خوب در آن جا آن جنبه برزخی بوده و خیلی از افراد در آن جا حتی از مخالفین مشاهده کرده بودند خیلی از جریانات و مسائل و در شب یازدهم و نزول هودج اینها را مشاهده کردند

تلمیذ: ... تأیید می‌کنید

استاد: ببینید در این روضه و منبر بهتر است که انسان آنچه را نقل شده نقل بکند آن که به عنوان تاریخ آمده و الا نظایر اینها زیاد است نه این که نبوده، بوده ولی بالاخره به میزان کافی ما مطلب منقول داریم

تلمیذ: آن طور که خاطر هست اولین بار این را من از آقای مطهری شنیدم جستجو نکردم بینم از کجا نقل کردند در یکی از سخنرانیهایشان گفتند یک جا هم دیدم که چاپ شده حالا به قول آقای لواسانی هرچه چاپ شده دلالت بر صحت نمی‌کند

تلمیذ: یک آقایی صحبت می‌کرد می‌گفت دلیل بر اینکه ...

استاد: اشکال ندارد همانطور که در خواب دیده می‌شوند افراد خواب می‌بینند ممکن است ایشان بیدار باشد اشکالی ندارد اگر اشکال داشت خواب هم نباید ببیند
تلمیذ:

استاد: بله روضی الشهداء را نمی‌شود اعتماد کرد

تلمیذ: می‌خواهم بینم صحت دارد مسائلس یعنی ... است

استاد: نمی‌شود اعتماد کرد ممکن است مصطلح هم باشد همه چیز را آورده یعنی چیزی نبوده که قابل اعتماد باشد یک وقت انسان صرف نظر از این که لازم نیست نقل کند پس برای خود انسان که حداقل باید موثق باشد. این که در روضه الشهداء است این طور نیست.

تلمیذ: درباره حاج هادی ابهری آقای سید محمد صادق می فرمودند ایشان یک مکاشفه‌ای دیده بود برای کربلا، من و ... اخوی از او می پرسیدیم، تطبیق می کرد با مقاتل، می گفت زدن حضرت زینب سرش را به چوبه را دیدم.

استاد: مرحوم حاج هادی به طور کلی حال و هوای خاصی داشت و در موارد متعددی قضایای متعددی را به نحو جزئیت ایشان مشاهده کرده، یک جریان مفصلی دارد که در همان شام رفته بود ایشان و وقتی که آن جا می رود و از دروازه ساعات سوال می کند و ... آن را من از مرحوم آقا شنیدم و این را از خود ایشان هم شنیدم البته به طور مجمل نه مفصل بعد ایشان می گوید نشست چپش را درآورد و شروع کرد به کشیدن و یک مدتی گذشت، یک مرتبه برایش مشاهده حاصل شد و تمام جریانات را مو به مو طبق آن چه را که مقاتل گفتند تا رفتن و مجلس یزید و فلان و همه را ایشان مشاهده کرده بود. مرحوم آقا فرمودند با تواریخ و مقاتل عیناً تطبیق می کرد آن چه را که ما شنیدیم. این یکی از مواردی بوده که به طور مفصل ایشان دیده، دو سه مورد دیگر که قضایای کربلا بوده، رفتن از مدینه به چیز بوده و جزئیات شهادت مثلاً بعضی از اصحاب را دیده از جمله حضرت عبدالله رضیع را دیده و اینها چیزهای جزئی بوده مثلاً یک قضیه را دیده ولی یکی دو بار این را خیلی به طور ممتد و مستمر. لذا ایشان بعضی از اوقات به روضه خوانها ایراد می کرد و می گفت این حرفت غلط است بله

تلمیذ: دروازه ساعات در واقع مفصلش در ورود اهل بیت

استاد: ورود اهل بیت به شام نخیر از آن جا به بعد و رفتن مجلس یزید را تا آن جاها

تلمیذ: قضیه مهلاً مهلاً را

استاد: این را من سوال نکردم از ایشان یعنی

تلمیذ: کلاً

استاد: نه ولی بنده خودم تحقیق خاصی نسبت به این نکردم خودم هم تا به حال نخواندم

جایی، من مقتل می خوانم مستند به لهوف و

تلمیذ: سر حضرت علی اصغر را بعضی نقل می کنند که بالای نی بوده

استاد: نه

تلمیذ: این قدر دیگر شعورشان

استاد: بله این اصلاً آن جا آنها متوجه نشدند راجع به این داریم که حضرت در کنار خیام یک

قبری که در همان جا این را دفن کردند بعد امام سجاد این را ملحق کردند لذا بعید است یک همچنین

تلمیذ: بعضیها می گویند روی سینه دفن کردند

استاد: بله

تلمیذ: در بین شهدا حضرت علی اصغر را دفن کردند

استاد: دفن کردند

تلمیذ: یک کلام عابس بن ابی شعیب دارد وقتی که حضرت مسلم آمدند در کوفه و نامه حضرت را خواندند یک سری بلند شدند بیعت کردند و اظهار وفاداری یک کلامی هم آن جا عابس دارد لا قاتلن معکم عدوکم ولا ضربین بسیفی دونکم حتی القی الله تا این که به لقاء خدا برسیم صحبتی بود ما اهواز بودیم که این بحث لقاء الهی که در کلام عابس مطرح است همان معنا و حقیقتی مراد است که ما الان با آن در واقع مأنوس هستیم با یا این که حتی القی الله یعنی این که از دنیا بروم. یک بنده خدا می گفت آنها در آن حال و هوا به قول معروف فصوص و این چیزها نخواندند حتی القی الله یعنی تا اینکه بمیرم یعنی عابس با آن حال و هوایی که روز عاشورا داشته و اینها این جور بودند

استاد: اینها مختلف بودند قطعا این حتی القی الهی که عابس گفته صرف مردن نبوده اما حالا اینها نیاز به فصوص خواندن ندارد! خیلی از اینها فصوص نخواندند قبل از فصوص هم بودند کسانی که؟ ... حالا القی الله یعنی خدا را ببینم یعنی بدون واسطه و بدون حجاب ببینم خودم را تصحیح کنم بیاندازم انانیتیم برود، استقلالم برود، عابس دارای همچنین حالاتی بود البته این طور به نحو؟! داشته عابس در آن کوفه از رفقای مسلم و حبیب بوده و اینها مجلس داشتند با هم در آن جا با هم گره داشتند و یعنی افراد خاص مربوط به اهل ولاء بودند آن جا بدون حساب نبوده کارشان، یعنی اهل ذکر بودند اهل برنامه و مراتب بودند منتهی خوب این بزرگ همه شان حبیب بوده که در حول او اجتماع داشتند حتی مسلم بن عوسجه از حبیب دستور می گرفته و. با او حشر و نشر داشتند و کارهایشان را با اجازه او انجام می دادند حبیب به عنوان نماینده امام بوده در این جمع افراد کوفه البته آن طور که نقل می کنند و بر می آید از مسائل. لذا خود عابس هم خوب مراتبی را شاید طی کرده اما آن جنبه هایی که در روز عاشورا است بعدا پیدا شد آن موقع نبود

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: بله آنها نبوده

تلمیذ: سابق شما فرمودید عابس در مقام فنا بوده

استاد: عرض کردم آن مربوط به عاشورا بوده

تلمیذ: خود حتی القی الله در عبارت غایت است نه علت من می‌جنگم برای این که به لقاء

برسم این علت را نمی‌رساند که مقاتلم و شمشیر زدن من برای رسیدن به لقاء خدا است این غایت حتی

القی الله عبارت که غایت این کار من تا مثلاً به کشتن من برسد

استاد: حالا البته حتی تا جنبه علت هم می‌تواند پیدا بکند می‌تواند ولی خوب منافات ندارد

حالا نباشد یعنی من تسلیم هستم تا به این نقطه‌ای که دیگر خدا را زیارت کنم ملاقات کنم

تلمیذ: یک عبارت هم بعدش دارد و لا اریذ بذلک الا ما عندالله این ما عندالله در واقع می‌آید

یعنی یک مراتبی پایین تر از لقاءالله است

استاد: داریم و عندالله خیر و ابقی

تلمیذ: نه این عند

استاد: بله

تلمیذ: این عندالله

استاد: نه این جنبه ظرف و مظروف این دقت‌های حکیمانه شما ..

تلمیذ: نه من فقط دارم نقل قول می‌کنم آن بنده خدایی که صحبت شد و بحث شد گفت این

با آن لقاءالله خلاصه

استاد: نه این چیزها را نمی‌توانیم بگوییم این مقصود و منظور آنها اصلاً مسائل معرفتشان و

اینها خیلی بالاتر از اینها بوده! البته در آن جا افرادی بودند که عادی بودند بعداً تنبه پیدا کردند امثال حر

و اینها. خوش به حالشان علی کل حال خوش به حال ایشان که خدا توفیق بدهد به ما که آنها را اسوه

قرار بدهیم در این دنیای بل بشو که دارید می‌بینید چه خبر است!!